

از غربت، با عشق

مجموعه نامه‌های هانیبال الخاص به
محمود مشرف آزاد تهرانی (م. آزاد)

به همراه قطعنامه هانیبال الخاص
و یک گفت‌وگوی منتشر نشده

با مقدمه و کوشش:

محمد مفتاحی



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

فهرست

۹.....	مقدمه
۱۷.....	درباره‌ی م. آزاد
۱۹.....	درباره‌ی هانیبال الخاص
۲۳.....	متن نامه‌ها
۱۱۱.....	مانیفست هانیبال الخاص
۱۲۳.....	گفت‌وگویی منتشر نشده با هانیبال الخاص
۱۳۱.....	نمونه‌ی دست‌خط هانیبال الخاص

مقدمه

نامه‌نگاری رسم خوشایندی است و سنت مقدسی را در پیشینه‌ی خود دارد. پیش از اختراع وسایل ارتباط جمعی، نامه‌نگاری یک ضرورت به شمار می‌رفت. از مقامات بلندپایه‌ی کشورها تا شخصیت‌های مهم مذهبی، ادبی و هنری و مردم عادی، تنها یک راه برای ارتباط محرمانه در اختیار داشتند و آن نامه‌نگاری بود. این شیوه قرن‌های متمادی ادامه یافت، تا دنیای مدرن امروزی، شکل جوامع را دگرگون کرد. جوامع باز پدید آمدند و عصر حاضر به «عصر ارتباطات» مشهور شد. پیش از تمدن مدرن امروزی، نامه‌ها را کبوتران نامه‌بر، پیک‌ها و قاصدان جابه‌جا می‌کردند. تا این‌که با گسترش خطوط تلفن و از آن پس تلفن‌های همراه و این روزها به کمک رایانه، این امکان فراهم آمد، که فاصله‌ی انسان‌ها با هم نوعان خود به کم‌ترین حد ممکن برسد. علی‌رغم دوری مسیرها و فاصله‌های دیر و دور، امکان ارتباط نزدیک و لحظه‌ای برقرار شد. از سوی دیگر، اختراع وسایل نقلیه‌ی فردی و عمومی، که مسافت بین شهرها و کشورها را در زمانی کوتاه می‌پیمایند، جای نامه‌نگاری را پر کرد؛ اما با وجود همه‌ی امکاناتی که بر شمردیم، نامه‌نگاری هنوز هم بین اقوام مختلف به صورت مکتوب کاغذی وجود دارد. ضمن این‌که

ارتباطات شبکه‌های اجتماعی مجازی و سرویس‌های پیام کوتاه راهم می‌توان ادامه‌ی منطقی این رسم خوشایند دانست.

در دنیای معاصر، نامه‌نگاری دیگر یک ضرورت نیست، عشق است. بازگوکننده‌ی حالت‌های درونی، در حاله‌ای از جادوی کلمات، و همراه با رویکردی ادبی-هنری است. غیر از نامه‌های سرگشاده که مخاطب خاصی ندارند و برای یک گروه از جامعه و حتی برای همه‌ی مردم جهان نوشته می‌شوند، اغلب نامه‌ها مخاطب مشخصی دارند و همین امر به محتوای آن‌ها جنبه‌ای خصوصی و محرمانه می‌دهد. وجود ادارات ترسل و نامه‌نگاری، در دربار پادشاهان و مهر و موم کردن نامه‌ها، اهمیت این رازگونگی را ثابت می‌کند. در نامه‌های شخصی هم، آن چه شرم حضور، از بیان‌شان پیش‌گیری می‌کند، به راحتی روی کاغذ می‌لغزند. و ای بسا مسائلی مطرح می‌شوند که از ناخودآگاه ذهن نگارنده بیرون می‌تراوند و ارزش بررسی‌های روان‌شناختی را می‌یابند.

آن چه می‌خوانید نامه‌های نقاش مشهور معاصر، هانیبال‌الخاص، به شاعر نام‌آشنا، م. آزاد (محمود مشرف آزاد تهرانی) است. از شواهد امر چنین بر می‌آید که نامه‌نگاری بین این دو چهره‌ی شناخته شده‌ی هنر و ادب معاصر، حدود یک دهه ادامه داشته است؛ اما با تأسف آن چه در اختیار ماست، بیش‌تر مربوط به سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۶ است. البته لازم به ذکر است که از سال ۱۹۶۷ نیز تک و توک نامه‌هایی وجود دارد.

درباره‌ی اهمیت این نامه‌ها و علت انتشار آن‌ها، باید به چند نکته اشاره کنیم: نخست این که در این نامه‌ها، عمق ارتباط بین این دو چهره‌ی مهم ادب و هنر سرزمین‌مان روشن می‌شود. رابطه‌ای که بی‌شبهت به رابطه شمس و مولانا نیست. در اغلب این نامه‌ها، شیفتگی هانیبال‌الخاص به

م. آزاد به روشنی دیده می‌شود. حتی گاهی خود‌الخاص به رابطه‌ی شمس و مولانا اشاره می‌کند: «... من هر چه به گذشته بیش‌تر فکر می‌کنم و به خصوص آن زمان کوتاه، که عمری بود و زندگی و به قول تو آن راه رفتن‌ها در حاشیه‌های آن سرزمین، محبت‌ام به تو بیش‌تر می‌شود. البته سخت است، ابراز این نوع حرف‌ها که به معاشقه می‌ماند؛ ولی این حرف‌ها حتی مولوی و شمس‌بازی نیست. دوستی خالص و الخاص است و من هر چه فکر می‌کنم که زندگی جز لذت این همدمی‌ها و هم‌نفسی‌ها نیست و مرگ جز غم از دست دادن آنان. و هر وقت این حرف‌ها را گفتیم، خجالتی بود و فلسفه‌بازی، برای جبران آن خجالت و بله و نه خیر (۱)»

الخاص در موارد بسیاری، سواد و دانش خود را در مقابل م. آزاد ناقص می‌داند: «واضح و نستعلیق بنویس که این آسوری، به فرض آن که از نوابغ باشد، سوات‌اش نصف شماها خواهد بود...» یا جای دیگر می‌گوید: «موضوع این نیست که تو خوبی از ما بنویسی و ما از تو. ولی هر چه بیش‌تر می‌شناسم‌ات، ارادت من بیش‌تر می‌شود. به آن همه احساس و درک و توضیح و آشنایی. تو می‌گویی من حیف که نقاشی را نمی‌شناسم. نقاشی چیست که تو نشناسی. به خدا شناسایی و ناشناسایی نیست. درک است همه؛ ولی به شرط آن که درک همه باشد، نه تنها درک این و آن. درک همه چیز و تو همه را درک می‌کنی و آن وقت می‌رسی به سؤال‌های بی‌جواب...»

یا جای دیگر می‌نویسد: «از این حرف‌ها که می‌زنم، از خودم بدم می‌آید. من کجا و انتقاد شعر کجا؟ تویی که باید بگویی چه طور پسندیدی و من بشنوم...» و جایی هم از همه‌ی این‌ها فراتر می‌رود و فقط م. آزاد را شاعر می‌داند: «راست‌اش را بخوای آزاد! شعر اغلب این فضلا شعر نیست. در حین ترجمه، خوب می‌شود پی‌برد به مایه و اصالت همه. ولی بدبختی این است